

"خانه"

خانه‌هایی که می‌سازیم!

بهارک کشانی

بساط مسابقه و رقابت معماری تازگی‌ها بسیار داغ است، خداروشکر و همه می دانیم، نعمتی است که با اوضاع اجتماعی اقتصادی پیش آمده ما فرصت کرده ایم، لختی خود را در آینه ببینیم و به فکر نو اندیشی و بازسازی باشیم، یعنی به برکت هزاران مشکل، مسابقات، مقالات، سمینارها ازدیاد یافته و فرصتی مغتنم پیش آمده برای بازبینی و جمع بندی.

با توجه به شرایط حاکم بر اقتصاد، تکلیف پروژه های در مقیاس ملی و بین المللی یا پروژه های اصطلاحاً عمرانی که شوربختانه روشن است ولی مردم در موقعیت صاحب یا سرمایه گذار همچنان تک و توک از روی ناچاری همچنان روزها خر خود را می رانند و شب ها ماست خود را می خورند و این است که بازار ساخت و ساز شهری و خصوصی، ای بد نیست...

و اینگونه است که دائماً در شبکه های اجتماعی و صفحه ی فعالان این صنف، پروژه های مسکونی اعم از خانه، ویلا، آپارتمان و مجموعه مسکونی خیلی زیادت از سایر کاربری ها، دیده می شوند و انگار در این شهر، در این کشور و این مردم فقط نیاز به خانه دارند! (البته من تجاری ها را کلاً از حوزه ی صحبت‌ام خارج می‌گم که خود در ایران حدیثی است مفصل و پرونده ای جداگانه می‌طلبد) و نه مدرسه‌ای، نه هتلی، نه کتابخانه‌ای، نه کارخانه‌ای، نه سینما و مجموعه فرهنگی و نه موزه‌ای، نه مجموعه ورزشی و سلامتی! نه پارکی نه فضای شهری گسترده‌ای، مجالی برای نفس کشیدن در این شهر، در آن شهر و حالا تازگی ها حتی نه در کلاردشت و نه در ماسال . مسابقات، سمینارها و رویدادها تحت عنوان هایی مثل: بررسی روند معماری معاصر ایران، مسابقه ی ساختمان سال یا ساختمان برتر، معمار سال یا معمار برتر و غیره همچنان مسکن است و خانه، آپارتمان! و سیر معکوس کاهش فضاهای عمومی و ازدیاد مسکن ، برعکس سایه جوامع به پیش می رود و انشالله که مشکل پارکینگ، ترافیک و آلودگی شهرها با این جهت گیری اگر سیر معکوس نداشته باشد حداقل، ربطی مستقیمی هم نخواهد داشت و خوب حتماً اقتضای زمانه است و من نیز که عادت کرده ام امیدوار باشم و مطلقاً دلم را به راه بد نزنم .

از همه ی این حرفها گذشته آنچه برای من مهم است، این است که این خانه های قشنگ، شیک و لوکس و عمدتاً طراز، متعلق به چه کسانی هستند؟ آیا آنها صرفاً مکاشفه‌ای در باب فرم و فضاست؟ یا ما رسالتی هم در کنکاش های اجتماعی، روانشناسی و فرهنگی داریم؟ این فیل های رنگین پرمدها ، واقعاً تداعی کدام تیپ نوع زندگی، کدام نگرش و کدام خواستگاه جامعه امروز ماست؟ آیا اصلاً رابطه‌ی معنی داری بین این کیفیت فضاها یا نوع نگاه و فرهنگ ساکنین اش وجود دارد؟ و اگر وجود دارد، چه نوع رابطه ای است و چه معنایی دارد؟ یا حداقل آیا شاهد بر زمین نشستن خواسته ها و دغدغه های گستره ای قلبی از جامعه ایران هستیم به بهانه‌ی معماری؟ و آیا واقعاً زبان معماری این تیپ فضاها، خوانش قریب به یقین خواستگاه این قشر از مردم است؟

فضاهای این چینی متعلق به چه نوع نگرش و جهان بینی در صاحبان آن است؟ صاحب خانه چه هویتی دارد؟ می تواند دکتر باشد یا تاجر؟ می تواند جوان باشد یا بازنشسته؟ می تواند خانواده‌ی پرجمعیت داشته باشد یا زن یا مردی مجرد؟ کیفیت فضائی این خانه‌ها، مظلوف چگونه رفتاری است؟ رفتار انسانی جستجوگر؟ رفتار انسانی عیاش؟ رفتار انسانی محافظه کار؟ یا مثلاً رفتار انسانی آزاده؟ و ای کاش تعداد کمی از آنها را نمی توانستم حدس بزنم! متأسفانه نسبت دادن بیشتر خانه‌ها و فضاها، برایم قابل حدس نیستند! و من کلاً در این وادی مکاشفه سرگردانم.

می‌پذیرم که این تداعی‌ها و این سرگردانی در معماری غرب نیز به شدت دیده می‌شود ولی حداقل منبع کیفیات فضائی و تعیین سطح آنها از فرهنگ خودشان می‌آید ولی مال ما، از آنها!

شاید طراحان به عمد اهمیتی به رخدادهای زندگی و خواستگاه‌های صاحبان نمی‌دهند و صرفاً ماهیت فضاست که برای آنها اهمیت دارد و معتقدند تعیین کننده بودن فضا، در رفتار انسانها تاثیرات خود را می‌گذارد؟ و حالا سوال اینست که این عمارت کردن‌ها، چگونه

این جهت‌دهی رفتاری را سازمان داده است؟ برمی‌گردیم به سوال اصلی "خانه" چیست؟ و می‌بایست دارای چه گفتمانی مابین معمار، ساختارش و صاحب‌اش را دنبال نماید؟

به نظر من یک خانه، مثل یک "رمان" و ساختن و سازماندهی آن، مثل نوشتن و سازماندهی داستان است. روحیه حاکم بر معماری می‌تواند مانند ژانرهای داستانی، ماجراجویانه، خانوادگی، رمانتیک، ساختارشکن و ... باشد و داستان زندگی هیچ دو خانواده‌ای یکسان نیست. (شاهد اینکه، چند نفر تا به حال در مورد ماجرای اسب تروآ یا مثلاً زندگی‌نامه مشاهیر، سیاستمداران و هنرمندان فیلم ساخته‌اند و هیچ کدام دارای خوانشی یکسان نبوده‌اند.

اینجاست که نقش معمار، خلق داستان این زندگی است و به‌الطبع اهمیت یافتن قالب داستان مهم‌تر از نحوه کنار هم گذاشتن کاربری‌هاست و خانه مانند داستان، صحنه‌ی نمایش انسانها خواهد بود. و در این نگاه، لازم است "معماری" ماده‌ی نرمی باشد که معمار باید به شکل‌ظرف داستان زندگی جاری در فضای حاکم بر خانواده و ساکنین، درآید و به باور من خانه مطلقاً محملی در جهت منویات و معماری یک معمار نیست! و جبر است، محل زندگی خانواده‌ای را تبدیل به بهانه‌ای، برای رفع شهوت معمارانه‌اش ببیند و قطعاً فقط و فقط خواست ساکنین، قابل تعمق خواهد بود، درست یا غلط، خانه مکانی است برای پرداختن به آرزوها، دغدغه‌ها، ضعف‌ها و قوت‌های آنها. در واقع خانه میبایست تم بازیگرانش را دارد و داستان بازی آنهاست و خیانت است که معمار به دنبال داستان خودش باشد.

نگرش فوق نه تنها اندکی از نقش معمار، کم نمی‌کند بلکه در واقع معمار موظف به ایفای دو نقش حساس خواهد بود. نقش نخست او یک جستجوگر است، جستجوگر اجتماعی که می‌بایست روانکاوانه و موشکافانه، کیفیت داستانهای نهفته در خانواده‌ها را تشخیص دهد. شخصیت یا شخصیت‌های اصلی را از شخصیت‌های حاشیه‌ای (تابع)، نحوه‌ی روابط حاکم بر افراد خانواده‌ها، تشابه‌ها، تقابل‌ها، کنتراست‌ها، آرزوها، سرگرمی‌ها، عادت‌های فردی و گروهی، عادت‌های خوب یا بد، نیازهای آینده، سلیقه‌ها و ... شخصیت‌های اصلی خانواده که گاه با هم هم‌راستا هستند و گاه در مقابل هم با مصالحه یا بدون مصالحه را بازشناسی و سناریوی خانه را مدل نماید، چرا که خانه، خانه‌ی همه‌ی آنهاست. خانه صحنه‌ی تقابل، محاوره، معاشرت، معاشقه، اشتراک مساعی و خط زندگی مجزا و با هم آنهاست. می‌دانیم که داستان زندگی انسانها گاه دراماتیک است و گاه پر ماجرا، گاه ترسناک است و گاه اندوهبار، گاه ساختارگراست و گاه ساختارشکن ... آنها کنار هم می‌آیند، دیالوگی دارند، باهم یا بدون هم به دوردست‌ها نگاه می‌کنند چائی می‌نوشند و بعد هر کدام به سمتی می‌روند، به کنج خلوت خودشان در خانه، یا بیرون خانه که شهر است و بعد باز باهم یا بدون هم دوباره در خانه می‌چرخند، صدای موزیک شنیده می‌شود و آرام‌هق‌هق گریه‌ای و بعد از ساعتی خانه شلوغ می‌شود از مهمان و پذیرائی به سبک ساکنین آغاز می‌شود و همه با هم در مورد موضوعات مختلفی مکالمه، مجادله یا مشاجره می‌کنند نور خانه کم و بوی خوش ادویه غذای ایرانی فضا را پر کرده.

عده‌ای در تراس هستند، دو نفر کنار شومینه پچ‌پچ می‌کنند و بزرگترها روی کاناپه نیمه لمیده و مطمئن با افتخار یا بدون تفاوت، مات می‌شوند روی تابلوی دست راست دیوار روبه‌روئی، بچه‌ای جیغ زنان از اتاق به سمت حیاط می‌دود، شمع‌های میز غذاخوری روشن می‌شود و مهمانان را از اقصی نقاط خانه به دور خود جمع می‌کند. این داستان خانه، سناریوی زندگی و معماری است.

لازم است که تشخیص داد که سوژه در قالب داستان کلاسیک است یا قالب داستانی پرماجرا؟ و ضمناً میدانیم که داستان زندگی آدم‌ها به تنوع زیست بشر و قالب‌ها هم تنوعی حاصل از آنهاست و دیتیل‌هاست که تم میسازد و قالب را شکل میدهد. مثلاً داستان پسری موزیسین که هنوز هیپی افسرده‌ای است، یا داستان زنی تنها با سگی عزیز که همیشه عاشق مهمانی بوده، داستان زن و

شوهری ساکت و کم حرف، باسلیقه‌ای و سواسی، تمیز و راضی که ضمناً تابوی دزد هم دارند، یا داستان زن و شوهری بازنشسته و عاشف طبیعت که چشم امیدشان به آمدن آخر هفته‌های بچه‌ها و نوه‌هایشان است و داشتن آخر هفته‌ای شلوغ و پرهیایو، یا زندگی پدری با دخترش، پدری مسن و کم درآمد با جوانی‌هایی پر از ماجرا و خوش‌گذرانی و دختری ساختارشکن، پرتوقع و شلخته، یا خانه‌ی مردی تنها که پرخور است و چاق و کندذهن و عصبی و مدام عرق می‌ریزد، یا خانه‌ی تاجر فرشی با زن و کلی بچه و نوه که می‌خواهد سالن خانه‌اش نه تنها به اندازه فرش هشت در ده متری که دارد باشد، بلکه می‌خواهد سالن و نورپردازی آن به جلوه‌ی آن بی‌افزاید. اینها واقعیت جامعه است و هر کدام داستانی، سناریویی که ظرایف آنها، دست‌مایه شکل دادن به خانه خواهد بود و نازه اینجاست که نقش دوم معمار که عمارت کردن است آغاز میشود.

نکته غیر قابل انکار در این موضوع تمام فاکتورهای موثر بر ساختار شکل دهنده‌ی صاحب یا صاحبان خانه است که نباید بی‌توجه از آن گذشت. انسانها تاریخ دارند، حتی اگر تاریخ را انکار کنند، انسانها فرهنگ دارند، حتی اگر فرهنگ خود را انکار کنند، هویت دارند اگر ادعای آنها یا ما درست یا غلط مبنی بر بی‌هویتی آنها باشد، دغدغه دارند حتی اگر دغدغه‌ی آنها منفعل بودن صرف باشد. یعنی گوئی ماتریس تاریخ، فرهنگ، اجتماع و اقتصاد (بستر) در هستی و زیست انسانها جریان دارد و تمام انسانها نمونه‌ای هستند از واقعیت جامعه که انکار آنها، انکار جامعه است، لذا پرداختن به خواست آنها لازم و واجب است، باید شنیده شوند، باید پرداخته شوند، باید به آنها توجه شود، باید آنها را دست‌مایه خود کرد ولی معمار مانند روان‌کاوی عمق‌نگر می‌بایست کند و کاوی مثبت‌گرا، اثربخش و به پیش‌برنده داشته باشد تا با این دست‌مایه، جهت‌گیری مصالحه‌گرا و موثر خود را بیابد، تم داستان را معلوم کند و به مثابه نویسنده با سناریوی زندگی آنها، رمان آنها را بنویسد و نهایتاً به نویسندگی خود (معماری خود) یا بسنده می‌کند و یا می‌بالد. بدیهی است نگاه من، صرفاً یکی از صدها نوع نگاه در برخورد با موضوع "خانه" است، امیدوارم به نقد کشیده شود و فرازهای جدیدی از آن حاصل شود.